

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

از رودکی تا فروغ

گردآوری و نگارش: مهندس پرویز نظامی

خاقانی شروانی

خدمت بزرگ دیگری که خاقانی در راه گسترش و توسعه زبان فارسی بعد از حمله عرب کرده است - جستجو - پژوهش و بازیابی لغات و واژه های اصیل فارسی و گنج‌نیدن آنها در اشعار خود بوده که از این طریق نقش بزرگی را در کار احیاء و حفظ و بقای زبان فارسی ایفا کرده است.

از میان قصاید بسیار دلنشین و آموزنده خاقانی قصیده ایوان مدائن در شمار زیباترین و پراستحکام ترین قصاید زبان و ادبیات فارسی است، که خاقانی به هنگام بازگشت از سفر مکه و اقامت در نزدیکی خرابه های مدائن در یک شب خیال انگیز و رویائی سروده است. در غروب یک روز داغ تابستان سال ۵۶۵ هجری قمری کاروانی که زائران مکه را از حجاز به بین‌النهرین آورده بود در ساحل رودخانه دجله در میان نخلستان های سر به فلک کشیده بار سفر انداخت تا مسافران خستگی راه درازی را که در آن روز داغ پشت سر گذارده بودند از تن به در کنند و صبحگاه روز بعد به سفر ادامه دهند. در بین مسافران این کاروان شاعری پر قدرت و توانا از سرزمین ایران در حرکت بود که می رفت تا در زمرة نام آوران روزگار درآید و در سلسله ستارگان درخشان فرهنگ و ادب ایران زمین افتخار آفرین گردد. نامش خاقانی شروانی بود و چون مسلمانی معتقد و متدین بود این سال به سفر حج رفته بود و اینک همراه کاروان زائران از مکه به وطن باز می گشت.

شاعر شوریده حال پس از اینکه کاروان رحل اقامت افکند، چنته ای را که چند جلد کتاب و تعدادی دفتر در آن قرار داشت به دوش انداخت - از کاروان جدا شد و به تنهایی راه بیابان در پیش گرفت. خورشید بسان گوئی زرین فام در حال غروب بود و می رفت تا در افق دور دست از نظر ناپدید شود. شاعر به ویرانه های شهری باستانی رسید. عمارت و طاق مخروبه ای که هنوز نشانه هائی از عظمت دیرین داشت در دیدگاهش پدیدار شد. خود را به آنجا رساند - در گوشه ای نشست و حیران و غمزده به اطراف می نگریست و در افکار دوری غوطه ور شد. با ذهنیاتی که از مرور در صفحات تاریخ ایران برایش مانده بود چند صد سال به عقب برگشت - در عالم خیال شهری پر عظمت - کاخ هائی سر به فلک کشیده - باغستان های پر گل و ریحان - درختان سرو و نخل - جویبارهای پر از آب، صدها خانه و کاشانه - کوچه ها و بازارهای شلوغ و مملو از جمعیت که همه دست به دست هم داده بودند تا یک مرکز امپراطوری بزرگ و پر شکوه و جلال را تشکیل دهند در خاطرش مجسم شد. به خاطر آورد امپراطوری وسیعی را که از شمال به استپ های روسیه، از شرق به مرزهای هندوستان - از غرب تا ارمنستان و آسیای صغیر و دریای مدیترانه و از جنوب تا دریای عمان و سواحل آفریقای شمالی گسترده شده بود و با امپراطوری بزرگ و قدیمی و عظیم دیگری به نام امپراطوری روم رقابت می کرد. به خاطر آورد شکوه و عظمت یک تمدن درخشان باستانی و سه هزار ساله را که دست آوردهای فرهنگی و اجتماعی آن در جهان آن زمان نام آور گردیده بود - به خاطر آورد مردم با فرهنگ، دانش پرور و هنردوستی را که با الهام از تعالیم یک آئین پرشکوه و اصیل و انسانی اهورائی به نیکی می اندیشیدند - به نیکی سخن می گفتند و به نیکی عمل می کردند.

شعارشان بود: بندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک. انسان های فرهیخته و روشن دل - عاشق علم و هنر و ادب که برای اولین بار در تاریخ مشرق زمین در شهری که به نام امپراطورشان شاهپور اول بنا کرده بودند و نامش را جندی شاهپور قرار داده بودند به تأسیس دانشگاه اقدام کردند. مدارس و کتابخانه های متعدد برای آموزش و تعالی فکر و اندیشه نوجوانان شان بنا کرده بودند. نعمات دلکش و روچرو هر نمدان بزرگشان از جمله بارید و نکیس و دیگران مظهر شکوه و جلال هنر موسیقی زمان بود که در آن روزگاران در اطراف و اکناف ایران در معابد و منازل ایرانیان آرام بخش و شادی آفرین دل ها بود. به یاد آورد داستان نبرد ایرانیان با رومیان و به اسارت در آمدن ژولیان امپراطور پر قدرت روم را که دست شاهپور اول پادشاه ساسانی و این را که ژولیان هر روز در تیسفون در کاخ پر شکوه سلطنتی ساسانیان برای ادای

خاقانی شروانی در سال ۵۲۰ هجری قمری در شهر شروان از توابع آذربایجان دیده به جهان گشود و در سال ۵۹۵ هجری قمری در شهر تبریز وفات یافت. از آثارش یکی دیوان قصاید و غزلیات و دیگری مثنوی تحفه العراقرین به جای مانده است. خاقانی را باید به حق سلطان قصیده گوئیان ادب پارسی دانست. برای اطلاع کسانی که با قواعد و فنون شعری کمتر آشنائی دارند باید گفت که قصیده اشعاری است که بر یک وزن و یک قافیه با رعایت قافیه در دو مصرع اول درباره موضوع و مقصودی معین برای مثال مدح رهبران و یا پیشوایان - تهنیت برای اعیاد - جشن ها، پیروزی ها و یا شکست ها - حماسه سرائی و تعزیت - مسائل اجتماعی و اخلاقی و عرفانی ساخته و سروده می شود. شماره ابیات آن در حد معمول و متداول بین بیست بیت تا هفتاد یا هشتاد بیت می تواند باشد. کاهش و افزایش ابیات با کوتاهی و بلندی قصائد بستگی دارد به وسعت یا اهمیت موضوع قصیده و قدرت طبع شاعر و به این دلیل به آن قصیده می گویند چون سراینده، شخصی یا مطلبی یا حادثه و واقعه ای را در نظر می گیرد و مقصود قرار می دهد و می کوشد تا آن را در حد توانائی و مهارت خود بپروراند.

در کار قصیده خاقانی پیشرو و سرآمد قصیده سرایان ایران است. و کار را تا حد کمال پیش برده و از نظر انتخاب موضوع و مطلب و استحکام و زیبایی کلام و وسعت واژه و لغت به راستی شاهکار آفرین بوده است. کیفیات ذکر شده در مورد غزل و مثنوی او نیز کاملاً صدق می کند. دیوان قصاید - غزلیات و مثنویات خاقانی به حقیقت یک دائره المعارف زبان و ادب پارسی است و جای بسی تأسف است که اکثر ایرانیان با محتویات پرارزش، وسیع، زیبا و آموزنده آن محشور نیستند. جهانیان نیز به دلیل موجود نبودن ترجمه آثار خاقانی به زبان های زنده جهان به گونه ایکه ترجمه آثار خیام - مولوی - حافظ و دیگران در دسترس بوده نتوانسته اند با آثار خاقانی آشنائی پیدا کنند. قصیده سرایان و غزل سرایان بزرگ ایران پس از خاقانی اکثراً از سبک او پیروی کرده اند و قصاید و غزل ها و مثنویات او منبع الهام بسیاری از شعرای بعد از او بوده است. برای مثال به این غزل زیبای خاقانی که منبع الهام حافظ قرار گرفته توجه فرمائید:

این صبح دم بین که کجا می فرستم
نزدیک آفتاب وفا می فرستم
این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان
کس را خبر مکن که کجا می فرستم
تو پرتو صفائی از آن بارگاه انس
هم سوی بارگاه صفا می فرستم
دست هوا به رشته جان برگره زده است
نزد گره گشای هوا می فرستم
جان یک نفس درنگ ندارد گذشتنی است
ورنه بدین شتاب چرا می فرستم
این دردها که بر دل خاقانی آمده است
یک یک نگر که بهر دوا می فرستم
حافظ غزل سرای بزرگ ایران استادانه و در نهایت زیبایی و فصاحت از این غزل خاقانی استقبال و تضمین کرده و چنین سروده است:
ای هدهد صبا به سبا می فرستم
بنگر که از کجا به کجا می فرستم
حیف است طایری چو تو در خاکدام غم
زینجا به آشیان وفا می فرستم
در راه عشق مرحله بعد و قرب نیست
می بینمت عیان و دعا می فرستم
هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر
در صحبت شمال و صبا می فرستم
تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب
جان عزیز خود به نوا می فرستم
در روی خود تفرج صنع خدای کن
کائینه خدای نما می فرستم
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند
قول و غزل به ساز و نوا می فرستم
ساقی بیا که هانت غیم به مزده گفت
با درد صبر کن که دوا می فرستم
حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست
تعجیل کن که اسب و قبا می فرستم



احترام رکاب اسب را می گرفت تا شاهنشاه ساسانی بر اسب سوار گردد و بالاخره به یاد آورد جنگ مهیب قادسیه را در یک روز داغ تابستان سال ۱۶ هجری قمری مشتی تازی بادیه نشین با الهام از پیامی که عمر خلیفه دوم راشدین برایشان فرستاده بود که اگر ایران را فتح کنید و زنده بمانید ذخایر نقره و طلا و جواهرات کاخ های سلطنتی جیب های خالی تان را پر خواهد کرد. مردان و نوجوانان شان به غلامی شما در خواهند آمد و زنان و دختران زیبای ایرانی را به کنیزی خواهید گرفت و اگر در این جنگ که نبرد علیه کفار است کشته شوید یگراست به بهشت موعود خواهید رفت، به ایران تاختند.

تازیان با الهام از این پیام و در پناه یک طوفان مهیب شن که از جنوب غربی به شمال شرقی وزیدن گرفته بود و خاک و شن بیابان را در چشم و دهان سپاهیان ایران که رو در روی طوفان به فرماندهی رستم فرخ زاد سردار ایران در مقابل تازیان نبرد می کردند می ریخت، به سپاهیان ایران حمله ور شدند و چون پشت به طوفان داشتند موفق شدند سپاهیان ایران را غافلگیر کنند و از کشتار آنها پشته ها بسازند - در پیامد این طوفان سهمگین سرنوشت ساز رستم فرخ زاد متأسفانه به هلاکت رسید و این روز تاریخ ساز آغاز تهاجم وسیعی گردید که طی آن هزاران هزار ایرانی به هلاکت رسیدند - تیسفون و سایر شهرهای مدائن با خاک یکسان شد - کتابخانه ها و مراکز علمی و فرهنگی به آتش کشیده شد - ذخائر و ثروت عظیم ملی ایران به غارت رفت - شکوه و جلال امپراطوری وسیع و چهارصد ساله ساسانیان پایمال شد و ملت ایران در نکت و ارتجاع عرب به بند اسارت و بردگی درآمد - باید در اینجا یادآور شد که این طایفه وحشی سال ها پس از این ماجرا وقتی به قدرت رسیدند به افراد و نواده های پیامبر اسلام نیز رحم نکردند و اکثر آنها را به خاطر مال و مقام از دم تیغ گذراندند. تعالیم عالیه دین اسلام را زیر پا گذاشتند و در فسق و فجور و ظلم و تعدی مستغرق شدند. شاعر شوریده حال ما در این افکار رویائی غرق بود که ناگهان صدای جفندی که بر بام ویران ایوان مدائن لانه کرده بود شیرازه افکارش را از هم پاشید. خورشید در افق مغرب ناپدید گشته بود و ظلمت شب می رفت تا بیابان وسیع اطراف ویرانه های مدائن را در خود فرو برد. شاعر پریشان دل که غم و اندوه جانکاهی وجودش را فرا گرفته بود عبایش را به سر کشید و از فرط خستگی در کنار خرابه های ایوان به خواب رفت. سحرگهان که نسیم خنک بیابان وزیدن گرفت از رویای اندوهگین شبانگهی بیدار شد قلم و کاغذ از چنته اش بیرون آورد و تحت تأثیر غم و حرمان عمیقی که بند بند وجودش را می آزرده دلش را به آتش کشیده بود یکی از زیباترین و تکان دهنده ترین قصاید حماسی و ملی زبان فارسی را در سوگ ایوان مدائن سرود و در گنجینه ادبیات ایران به یادگار گذاشت.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
یک ره ز لب دجله منزل به مدائن کن
وز دیده دوّم دجله بر خاک مدائن ران

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی
کز گرمی خونباش آتش چکد از مزگان
بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد
گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان!
بر دجله گری نونوز دیده زکاتش ده
گرچه لب دریا هست از دجله زکاه استان
تا سلسله ایوان بگسست مدائن را
در سلسله شد دجله، چون سلسله شد بیجان
که گه به زبان اشک آواز ده ایوان را
تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
پند سر دندانه بشنوز بن دندان
گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون
گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان
از نوحه جغدالحق ماایم به دردسر
از دیده گلایی کن دردسر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم، این رفت ستم برما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خزلان
گوئی که تگون کرده است؟ ایوان فلک وش را
حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
بر دیده من خندی کاینجا ز چه می گیرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
این است همان درگه کور راز شهان بودی
دیلیم ملک بابل، هندوشه ترکستان
این هست همان صفه کز هیبت او بردی
بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان
پندار همان عهد است، از دیده فکرت بین
در سلسله درگه، در کوبه میدان
از اسب پیاده شود بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیش بین شه مات شده نعمان
ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه پیلی
شطرنجی تقدیرش در مانگه حرمان
مست است زمین زیراک خورده است به جای می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
بس پند که بود آنگه در تاج سرش پیدا
صد پند نوست اکنون در مغز سرش پنهان
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین
برباد شده یکسر، با خاک شده یکسان
پرویز بهر بزمی زرین تره آوردی
کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک
زایشان شکم خاکست آستن جاویدان
خون دل شیرین است آن می که دهد رزبن
ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان
خاقانی از این درگه در یوزه عبرت کن
تا از در تو زان پس در یوزه کند خاقان
گر زاد ره مکه توشه است بهر شهری
توزاد مدائن بر تحفه ز پی شروان
هر کس برد از مکه سیحه ز گل حمزه
پس تو ز مداین بر سیحه ز گل سلمان
این بحر بصیرت بین بی شربت از او مگذر
کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان
اخوان که ز راه آیند آرند ره آوردی
این قطعه ره آورد است از بهر دل اخوان

رفتی و شکست هم محفل ما و هم دل ما

تسلیت

دوست عزیزم سرکار خانم حقیقی،
غم از دست دادن رویا را با هیچ کلامی نمی توانم
تسلیت بگویم. با تو همدرد و همراه هستم.
میمنت اورنگی و خانواده

تسلیت

سرکار خانم مهرماه حقیقی،
از خبر درگذشت دختر عزیزتان بی نهایت متأسف شدیم و این فاجعه را به شما، خانم ویدا، آقای کاوه نیکپور و سایر افراد خانواده صمیمانه تسلیت می گوئیم و برایتان صبر و شکیبایی آرزو داریم.

پروین، روشنگ، نصرت الله نوح - جلال اوحدی

تسلیت

سرکار خانم حقیقی،
با نهایت تأثر از درگذشت دختر نازنین شما، رویا، مطلع شدیم. از دست دادن فرزند، غم سنگینی است که هیچگاه از خاطر زدوده نخواهد شد. در این لحظات تلخ، ضمن همدردی، برای شما و خانواده محترم، صبر بسیار آرزو مندیم و برای آن شادروان از درگاه ایزد متعال طلب آموزش داریم.

افلیا و اردشیر پرویزاد - شهباز طاهری